



۲۰۱۶/۰۹/۱۴



بصیر صباح

چهره های تاریخی

قسمت اول

ظهرالدین محمد بابر

تحقیق و نگارش بصیر صباح



بابر مرد شجاع، کوشا، آداب دان، محتاط و سیاستمدار مدبر بود. وی از مردان بزرگ ازبک چیزهای بسیاری آموخت به طوری که انضباط دقیق، فنون دفاع در زمین هموار، سنگربندی، توپخانه و آیین محاصره را به صورت مؤثر در لشکرکشی های خود به هندوستان به کار بست. تجارب بسیار برای او این امکان را فراهم کرد تا در میان گروه های کوچکی از تیموریان شکست خورده که هنوز عاری از جاه طلبی شخصی نبودند و همچنین مغولانی که حتی از تیموریان نیز کمتر شایان اعتماد بودند، اتحاد برقرار کند تا این که سرانجام پس از کسب پیروزی و قدرت، فرمانده بلا منازع شود.

اجداد بابر کی بود؟؟؟

ظهرالدین محمد بابر (چهارده هشتاد و سه - پانزده سی و یک / م)، که با پنج پشت به امیر تیمور می رسد، مؤسس سلسله گورکانیان هندوستان است. وی فرزند عمر شیخ و نواده امیر تیمور گورکانی بود و از سوی مادر نیز به چنگیزخان نسب می برد. بابر در دوازده سالگی (پنج رمضان هشتصد و نود و نه - ق) بر جای پدر در اندیجان (تختگاه فرغانه) به حکومت نشست. و در (نه صد و سی و هفت - ق) در آگره درگذشت. جسد او را طبق وصیتش

به کابل بردند و در مکانی موسوم به باغ بابر به خاک سپردند. بابر به علم و هنر و خاصاً به شعر علاقه داشت. در دوره وی نقاشی و معماری پیشرفت چشمگیری یافت. یکی از هنرهای مورد علاقه تیموریان خوش نویسی بود که بابر خود در آن دستی قوی داشت و چندان در این هنر پیش رفت که مبدع خط و شیوه ای شد که به خط بابری شهرت یافت. بابر نسخه ای از قرآن را که با این خط نوشته شده بود، به مکه فرستاد.

جدل ها و مشکلات بابر

سرکوبی مدعیان: ابتدا بابر مانند پدر برای تصرف شهرها و نواحی حاصلخیز آسیای مرکزی با خویشاوندان به جنگ برخاست. او در نوامبر چهارده نود و هفت. م/ اقداماتی را که از سوی کاکای بزرگش سلطان احمد میرزا، حاکم سمرقند و مامایی بزرگش سلطان محمود حاکم تاشکند به جهت محروم ساختن او از احراز مقام پدر در فرغانه به عمل آمده بود، کاملاً بی اثر ساخت و تصرف سمرقند با استفاده از منازعاتی که عمو زادگاهش با هم داشتند، سمرقند را تصرف کرد. ولی چهار ماه بعد به سبب فقدان غنایم جنگی و بروز توطئه در پایگاه نیروهای او در آندیجال، ناگزیر سمرقند را رها کرد. بابر چندی بعد اندیجان را دوباره متصرف شد، اما پس از مدت زمانی کوتاه، مغولانی که تحت فرماندهی تئبل، قرار داشتند دوباره شهر را باز پس گرفتند. تا این که در چهارده نود و نه - م، بابر، فرغانه را میان خود و برادرش تقسیم کرد. در اوایل سال پانزده صد و سه. م، بابر نزدیک به یک سال با گروه کوچکی از هوا دارانش در ناحیه بسیار دور و در میان قبایل صحرا نشین سُخو هُشیار، سرگردان و از مهمان نوازی این قبایل برخوردار بود. ولی پس از آندر جون هزار و پنجم و چهار. م / به کابل رفت، آن جا تحت فرمانروایی ارغون ها بود. وی به کمک برادرش، کابل را فتح نمود و موفق شد تا قبایل مجاور را خراجگزار خود سازد.

درگذشت لطان حسین میرزا

سرانجام در پانزده صد و پنج - م/ به درخواست سلطان حسین میرزا بایقرا که از او برای مقابله با ازبک ها یاری خواسته بود، عازم هرات شد. در این هنگام سلطان حسین بایقرا درگذشت و بی لیاقتی پسرانش موجب شد تا شیبانی خان ازبک، بخش بزرگی از خراسان را فتح کند و در نتیجه، بابر دست خالی از طریق هندوکش به کابل باز گردد. تا این که بابر در پانزده صد و هفت - م/ قندهار را از دست ارغون ها بیرون آورد، اما همین که شیبانی خان این شهر تازه فتح شده را محاصره کرد، بابر به جای دفاع از آن، راهی هندوستان شد. در همین احوال میان شیبانی خان و شاه اسماعیل صفوی جنگی روی داد که شیبانی خان ازبک شکست خورد و سرانجام در سه دسامبر هزار و پنجم و ده- م/ در مرو کشته شد. از طرفی بابر در اکتوبر پانزده صد و یازده م/ برای بار سوم سمرقند را به تصرف درآورد، اما به عنوان دست نشانده شاه اسماعیل فرمان می راند و حتی تظاهر به تشیع نیز می کرد.

برگشت به کابل

بالاخره بابر پس از دو سال زندگی پر مخاطره و سرگردانی، به کابل بازگشت، که از آن پس پایگاهی برای لشکر کشی های پر امید او به شرق و جنوب محسوب می شد. کوشش های مکرر او برای باز پس گرفتن قندهار، به مذاکراتی در می پانزده صد و بیست و دو م/ انجامید که در نتیجه آن، قندهار به تصرف او در آمد. سپس با پشتکار

بیشتر متوجه هندوستان شد که از سال پانزده صد و شانزده م/ با تاخت و تاز های مکرر خود به شناسایی آن پرداخته بود.

لشکرکشی ها

فاتح قندهار، ظهیر الدین بابر، از سوی دولت خان لودی، حاکم لاهور و عالم خان، کاکای ابراهیم لودی، سلطان دهلی، به هندوستان دعوت شد تا ایشان را در برابر ابراهیم کمک کند. به این ترتیب بابر در دومین حمله خود به هندوستان، دولت خان را بر انداخت و پس از آن که با استفاده از نفوذ عالم خان، پشتیبانی افغان ها را جلب کرد، در اپریل پانزده صد و بیست و شش - م/ در پانی پت، قوای ابراهیم لودی را در هم شکست و دهلی و آگره را متصرف شد به طوری که در جهت شرق تا جونیپور و غازی پور در امتداد گنگ پیش رفت. تا این که پیروزی در خانوا و غلبه بر راناننگا - ملکه چیتور - در فبروری پانزده صد و بیست و هفت م/ خاطرش را از جانب راجستان آسوده ساخت. از سوی دیگر، اپریل پانزده بیست و نه م/ در محلی که رود گوگره به گنگ می پیوندد، حوزه حکومت خود را در هندوستان، تا بنگال وسعت بخشید. سرانجام بابر در بیست و هفت دسامبر پانزده صد و سی م/ در آگره درگذشت و چند سال بعد جسدش را در کابل منتقل و در مقبره کنونی اش به خاک سپردند.

شخصیت بابر

بابر مردی شجاع، کوشا، آداب دان، محتاط و سیاستمداری مدبر بود. وی از سرداران بزرگ ازبک چیز های بسیاری آموخت به طوری که انضباط دقیق، فنون دفاع در زمین هموار، سنگربندی، توپخانه و آیین محاصره را به صورتی مؤثر در لشکرکشی های خود به هندوستان به کار بست. تجارب بسیار برای او این امکان را فراهم کرد تا در میان گروه های کوچکی از تیموریان شکست خورده که هنوز عاری از جاه طلبی شخصی نبودند و همچنین مغولانی که حتی از تیموریان نیز کمتر شایسته اعتماد بودند، اتحاد برقرار کند تا این که سرانجام پس از کسب پیروزی و قدرت، فرمانده بلا منازع شود.

ادب دوستی بابر

بابر نه تنها سیاستمدار زبده، و جنگجوی دلیر بود، بلکه مردی آزاد اندیش و دانشمند نیز به شمار می آمد. در وصیت نامه اش که گفته می شود نسخه ای از آن در کتابخانه بهوپال نگهداری می شود، به همایون، فرزندش، سفارش کرده است تا برای وحدت اسلام اختلاف میان شیعه و سنی را نادیده بگیرد این سفارش نمایانگر تسامح مذهبی و وسعت دید سیاسی بابر است و از این طریق توانست با دولت شیعی صفویه ارتباط دوستانه برقرار و نقش مهمی در انتقال فرهنگ و تمدن ایران (فارس باید نوشت زیرا در آن زمان ایرانی وجود نداشت. ایدیتور) به هند ایفا کند.

بابر به علم و هنر و خاصاً به شعر علاقه داشت. در دوره وی نقاشی و معماری پیشرفت چشمگیری یافت. از آثار معماری این دوره باید به مسجد و "آرام باغ" اشاره کرد. وی برای ساختن آگره، سنان، معمار برجسته عثمانی را به هند دعوت کرد و او یکی از بهترین شاگردان خود به نام یوسف را نزد بابر فرستاد. یکی از هنرهای مورد علاقه تیموریان خوش نویسی بود که بابر خود در آن دست قوی داشت و چندان در این هنر پیش رفت که مبداع خط و شیوه ای شد که به خط بابری شهرت یافت. بابر نسخه ای از قرآن را که با این خط نوشته شده بود، به مکه فرستاد.

مسجد بابري

مسجد بابري به سبب موقعیت خاص مذهبی آن همواره موضوع اختلاف میان مسلمانان و هندوها بوده است. مسبب این کشمکش ها، گزارش "نویل"، افسر انگلیسی است که در هجده پنجاه و پنج - م/ بدون آنکه سند معتبری ارائه دهد، ادعا کرد که این مسجد در محل معبد ویران شده هندوها بنا شده، و اصلاً محل تولد "رام چندر" بوده است. هندوها نیز برآنند که این مسجد بر خرابه های معبد "راما" ساخته شده، و "راما چندر" بر سکوي (چبوتره) کوچکی که در قسمت بیرونی شبستان مسجد قرار داشته، زاده شده است. اختلاف نظر و کشمکش میان مسلمانان و هندوان بر سر محل این مسجد سال های متمادی ادامه داشت و ساختمان آن بارها تخریب و دوباره ساخته شده است تا سرانجام در سال سیزده هفتاد و یک این مسجد به دست هندوها به کلی ویران گردید.

مسجد بابري داراي کتیبه پارسی بود که تاریخ ساخت بنا را نیز نشان می داد. در هر سه کتیبه پس از ستایش خدا و اشاره به فرمان بنای مسجد توسط بابر از میر باقی به عنوان بنای این مسجد یاد شده است. بابر برای نگهداری مسجد، مقرري سالیانه اي نیز تعیین کرده بود که تا سالها پس از او پرداخت می شد.

علاوه بر مسجد یاد شده، دو مسجد دیگر به فرمان بابر در هند بنا گردید که هر دو، به مسجد بابري مشهورند: یکی بابري مسجد در کابل، باغ، در پانی پت، و دیگری در آگره در قسمت چپ رودخانه "جمنا" در نزدیکی باغ زرافشان.

ظهیرالدین محمد بابر کتابی در باره فتوحات و جهانداری ترجمه حال خودش به نام "توزوک بابری" به زبان جغتایی تألیف کرد که بعدها عبدالرحیم خان جاتان به فرمان اکبر شاه آن را به پارسی برگردانید. بابر به پارسی و ترکی شعر می گفت و این بیت زیبا از اوست:

باز آی ای همای که بی طوطی خطت نزدیک شد که زاغ برد استخوان ما

مخالفین سرسخت بابر

باری، ظهیرالدین محمد بابر هنگامی که پس از فوت پدر در ولایت فرغانه حکومت می کرد و شهر اندیجان را به جای تاشکند پایتخت خویش قرار داد؛ در مسند حکمرانی دو رقیب سرسخت داشت که یکی کاکایش امیر احمد حاکم سمرقند و دیگری مامایش محمود - حاکم جنوب فرغانه بود. بابر به توصیه مادر کلانش از یکی از رؤسای طوایف تاجک به نام یعقوب استمداد کرد. یعقوب ابتدا به جنگ محمود رفت و او را به سختی شکست داد و سپس امیر احمد را هنگام محاصره اندیجان دستگیر کرد. بابر که آن موقع در مضیقه مالی بود، خزانه امیر احمد در سمرقند را که دو کروار دینار زر بود به تصرف آورد و آن پول در آغاز سلطنت بابر در پیشرفت کارهایش خیلی مؤثر افتاد. بابر با وجود آنکه در آن زمان بیش از سیزده سال نداشت شعر می گفت و با وجود خردسالی، خوب هم شعر می گفت. این شعر را هنگام مبارزه با کاکایش امیر احمد سروده است:

با ببر ستیزه مکن ای احمد احرار چالاکی و فرزانیگی ببر عیانست
گر دیر بیایی و نصیحت نکنی گوش آنجا که عیانست چه حاجت به بیانست

باغ بابر در کابل

این باغ را بابرشاه در پهلوی باغ های دیگر کابل در زمان حیات خود احداث نموده و نظر به علاقه ای که بابر به این باغ داشت وصیت نمود تا جسد وی را در همین باغ بدون اینکه بالای مرقدش گنبد و عمارتی اعمار نمایند، دفن کنند. این باغ بعداً از طرف اولاده بابر ترمیم و مرمت گردیده و مخصوصاً شاه جهان پول زیادی را در ترمیم آن به مصرف رسانید و یک مسجد مرمرین ساخت. قصر ملکه یادگار امیر عبدالرحمن خان در آن ساحه است. در گوشه جنوب شرق باغ بابر یک قصر بسیار عالی قسم دو منزله موقعیت دارد. ساختمان آن طوری می باشد که در طرف جنوب در منزل اول یک تعداد تحویلخانه و در منزل دوم اتاق های خواب، حمام، آشپزخانه، بطرف غرب آن سالون های نشیمن، اتاق نان و شاه نشین ها بوده به طرف شمال آن نیز در منزل اول اتاق هایی برای بود و باش مستخدمین و تحویلخانه ها و در منزل دوم آن یکتعداد اتاق ها ساخته شده که اندرونی و بیرونی می باشند و در پیشروی تمام اتاق های طرف ذکر شده دارای یک برنده سرپوشیده می باشد. طرف شرق قصر مذکور با یک دیوار کوتاه مسدود بوده تا تمام منظره باغ دیده شود. دروازه ورودی قصر که در گوشه شمال غرب قرار دارد، دروازه مذکور به یک دهلیز بزرگ ارتباط داشته و در نزدیکی دروازه مذکور یک اتاق بزرگ محافظین می باشند.

بالای دهلیز مذکور نیز دو اتاقی بوده که آن هم برای محافظین شاید بوده باشد. در طرف شرق باغ در حصه وسطی آن یک حوض آب بازی بسیار بزرگ موقعیت دارد. در طرف جنوب حوض مذکور مقبره بابرشاه و مقبره رقیه بیگم قرار دارد. بطرف غرب مقبره، مسجد عالی سنگ مرمری سفید بنا نهاده شده است. همچنان به فاصله تقریباً بیست متری طرف غرب مسجد رستوران می باشد. در سمت شمال رستوران مذکور تقریباً به فاصله بیست متری آن جدیداً یک حوض آب بازی دیگر ساخته شده می باشد. در ساختمان مسجد هنر سنگ تراشی بسیار عالی بکار رفته و در رستوران هنر نقاشی و ساختمان قصر هنر معماری بسیار عالی بکار رفته است. مسجد مذکور کاملاً از سنگ مرمر سفید، خشت پخته، سمنت، ریگ، چونه و آهن گادر ساخته شده.

رستوران از مواد خشت پخته، ریگ، چونه، سمنت، سنگ گزک، چوب و آهن اعمار گردیده است. در قصر مواد خشت پخته، خشت خام، سنگ، ریگ، چونه، گل، چوب و آهن بکار برده شده است. در باغ، مسجد و رستوران به صورت عمومی فعلاً خوب است ولی ساختمان قصر به حالت بسیار خراب چون اکثراً اتاق های آن از بین رفته است اگر توجه نشود ممکن به زودی از بین برود.



بابر به تاریخ دو شنبه ۵ ماه جمادی الاول سال ۹۲۷ هجری قمری در چهار باغ زرافشان هند کنار جمنا (رام باغ) درگذشت و در همان جا مدفون گردید. جسد بابر تا سال (۹۴۷) هـ ق که همایون در هند پادشاه بود در همان باغ مدفون بود. چون در رجب همین سال همایون از شیرشاه شکست خورد و به ایران پناهنده شد بی بی کبار یوسفزایی زن بابر (به قولی گلبدن بیگم) بقایای بدن او را

به کابل انتقال داد و در قسمت علیای باغی که به نام او شهرت دارد مدفون ساخت.

کابل در عصر سلطنت شاهان مغول

کابل از عصر بابر تا اواخر سلطه شهنشاهان مغول از حیث بداعت منظر و باغ های زیبای خود در بین مؤرخین این دوره شهرت به سزایی دارد. این مؤرخین باغ ها و منازل آنرا بارها ستوده اند. خود بابر در تزک خود نیز به وصف آن پرداخته است. شاهان مغولی (گورگانی هند) در ایجاد ابدات و عمرانات قشنگ و زیبا در هند شهرت فراوان دارند دو شاهکار زیادی را در هند از خود بیادگار مانده اند ولی در افغانستان چون خود شهر یاران سکونت نداشتند و به این صفحات گاهی سفر می کردند بنا بر آن در افغانستان آثار جزئی مثل مسجد باغ بابر و چهل زینه قندهار چیزی از آنها به نظر نیاید و اگر آبادی های دیگری هم موجود بوده کاملاً از بین رفته اند. گفته می شود شاهان گورگانی هند به تقلید از باغ های کابل باغ سازی در هند رواج داده اند چه قبل از آن مردم هند به باغ سازی آشنایی نداشتند.

بابر به مجرد ورود به کابل شیفته محیط طبیعی این شهر می شود. دشتی سرسبز محصور در بین تپه ها که رودی پرآب در آن جاری است. آب و هوای خوش آن را مناسب ایجاد سلسله باغ هایی، نظیر باغ های افسانه ای سمرقند می یابد. شاخه عمده ای از این رود به منظور آبیاری باغ سلطنتی و سلسله باغ های وابسته ای که فرمان به ساختن آنها در بخش شمالی کابل می دهد برگردانده می شود. وقایع نگاران و مسافرانی که تا اوایل قرن گذشته از کابل دیدار کرده اند از باغات میوه ای بسیار گسترده تر از ساختمان ها سخن رانده اند.

تشخیص اینکه کدام یک اثر بابر بوده اند دشوار است. حد اقل پنج باغ هفتاد و هفت سال پس از مرگش مورد بازدید نوه او، جهانگیر قرار می گیرند. جهانگیر، امپراطور مغول، یک بار در سال ۱۶۰۷ از کابل دیدار می کند و در خاطرات خود از توقف اردوگاه سلطنتی در باغ شهر آرا یاد می کند. در کوشکی به همین نام که یکی از خاله هایش در وسط باغ بنا کرده است بیتوته می کند. در همان روز از چهار باغ دیگر دیدار می کند. مهتاب باغ، ساخته شده به امر مادر بزرگ پدری او (همسر بابر)، ارته باغ و باغ دیگری ساخته شده توسط مادر بزرگ خودش (دختر بابر) و سرانجام چهارباغ، بزرگترین باغ کابل (باغ بابر شاه). چنان که می بینیم، نقش مهمی در ایجاد باغ ها ایفا کرده اند. هم بانی آنها بوده و هم بر اجرای آنها نظارت دقیق داشته اند. نزد هیئت نخبگان عصر تیموری، که برای اصل و نسب اهمیت بسیار قایل بودند. شاهدخت های برخورداری از اصالت مضاعف، یعنی متعلق به هر دو تبار چنگیز و تیمور، نقش تعیین کننده ای در شکوفایی هنرها ایفا نموده اند. همسر بابر نیز یکی از این شاهدخت های برخورداری از اصالت مضاعف است. او در طی سفرش به هرات با وی آشنا می شود. مؤرخان شکوفایی هنرها، آیین ها، ادب و معماری در سده پانزدهم هرات، بلخ، بخارا و خراسان را یک رنسانس می دانند که اتفاقاً هم زمان با رنسانس اروپاست. دو باغ دیگر در بابر نامه ذکر شده اند که بعداً بیرون کابل ساخته شدند. اولی که در کتاب او بیش تر از آن سخن می رود، باغ وفاست که مشرف به رود سرخرو در نزدیکی جلال آباد ساخته شده است.

این باغ به زودی از میان رفت و به هر حال در حد اطلاع نگارنده ذکری از آن، در آثار هیچ یک از وقایع نگاران یا سیاحان غربی نشده است. در برابر نزدیک استالیف، در نیلای یک باغ متروکه منسوب به بابر وجود دارد، که ردیف های چنارهای کهن آن بقایای یک باغ تشریفاتی را نشان دارند.

آثار بجامانده از بابر

بابر در این حسب حال که خود به ترکی جغتایی نوشته است، بی آنکه ضعف ها و لغزش ها و شکست هایش را کتمان

کند، سرگذشت خود را از جوانی تا آخرین سال های عمر به رشته تحریر درآورده است. این کتاب صرفاً ستایش نامه ای از زندگی شخصی او نیست، بلکه لحن آن به قدری عادی و بی طرفانه است که خواننده متفّن شاید آن را خاطرات سربازی باتجربه و شجاع یا بنیانگذار سلسله ای به شمار نیاورد، حال آنکه با مطالعه دقیق تر می توان دریافت که ماجرا چیزی جز این نیست. نمی توان ادعا کرد که بابر در ترسیم چهره واقعی خود یا دوستان و دشمنانش کاملاً بی طرف بوده است، مثلاً به خوبی می توان دریافت که در وصف احوال شییبانی خان تحت تأثیر احساسات قرار گرفته و عمداً از حیثیت و اعتبار او کاسته است، اما بابرنامه، علی رغم بی انصافی هایی از این قبیل که گاه گاه در کتاب ظاهر می شود، بیش از اغلب آثار دیگر از این نوع شایان اعتماد است. در این کتاب استعداد شگرف مصنف در مطالعه حوادث و روح تحلیل گر او در شرح یا توضیح آثار هنری و وصف انواع گیاهان و حیوانات هر ناحیه و بیان روان شناسی جمعی و خفیات شخصی از هر حیث نمایان است. بابرنامه به دلیل زبان ساده و منقّح و لحن طبیعی و وصف های رنگارنگ و زنده، باید یکی از بهترین نمونه های نثر جغتایی، و به طور کلی یکی از شیواترین آثار منثور زبان ترکی شمرده شود.

عروض رساله سی (رساله عروض)

مدت ها از طریق بابرنامه و برخی از نسخه های دیوان بابر و منتخب التواریخ بدآونی معلوم شده بود که بابر رساله ای در عروض به زبان جغتایی نوشته است. اما این رساله تا ۱۹۲۳ که محمد فؤاد کوپرلی نسخه دستنویس آن را در پاریس پیدا کرد، شناخته نشده بود. این رساله با آثاری از این نوع که به زبان فارسی نوشته شده اختلاف چندانی ندارد، ولی در باب برخی از قوالب عروضی که شاعران ترک به کار برده اند، اطلاعات موجود در این کتاب از آنچه در میزان الاوزان نوایی آمده کامل تر است و اهمیتش نیز در همین است. بابر مثال هایی از اوزان و بحور رایج ترکی و فارسی آورده و گاهی هم مثال هایی از شعر خود در آن ها گنجانده است، اما شواهدی که از بحور ابداعی خود آورده صرفاً ترکی است. بابر در پایان دیوان خود اشاره می کند که رساله عروض را دو یا سه سال پیش از فراغت از فتح هندوستان (ح ۹۳۲-۹۳۴) به پایان رسانده است.

مُبیین بابر

رساله ای در قالب مثنوی در بحر خفیف مخبون (فَعْلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ فَعْلُنْ) که بنا بر آنچه در عروض رساله سی آمده، در ۱۵۲۱/۹۲۸ خاتمه یافته است. او در این رساله، هم به مباحثی در فقه حنفی و هم به موضوعاتی در باب لشکر کشی پرداخته است. این کتاب صرفاً جنبه تعلیمی و آموزشی دارد و از هرگونه اهمیت هنری خالی است، اما از مطاوی آن استنباط می شود که بابر به علم فقه عنایت داشته و در مذهب حنفی راسخ بوده است. مستشرقان تا این اواخر رساله مبیین را ذیل عنوان «مُبیین» می شناختند و "آ. س. پوریچ" همنامان را چنین ضبط کرده، هر چند او اشاره می کند که مؤرخان هندی از جمله ابوالفضل علاّمی و بدآونی عنوان کتاب را «مُبیین» خوانده اند. در حقیقت «مُبیین» نام تفسیری بر همین مثنوی است که شیخ زین، منشی بابر، آن را تألیف و تنظیم کرده است.

ترجمه رساله والدیه بابر

رساله ای است در اخلاق صوفیه، تألیف خواجه عبیدالله أحرار، صوفی بزرگ آسیای مرکزی و مرشد روحانی تیموریان. چنانکه از عنوان آن پیداست، خواجه عبیدالله آن را با اصرار پدر خود نگاشته است. بابر آن را در

۱۵۲۹/۹۳۵ به ترکی جغتایی برگردانده و هم اکنون ضمیمه دیوان اوست. این رساله منظوم در قالب مثنوی است و در ۲۴۳ بیت، در بحر رمل (فَعْلَاتُنْ فَعْلَاتُنْ فَعْلُنْ)، سروده شده است. با اینکه اشعار آن ساده و مطبوع است، ارزش هنری چندانی ندارد و اهمیت آن از لحاظ دلالت بر گرایش بابر به تصوف است.

دیوان بابر

قسمت اعظم اشعار دیوان بابر به ترکی است، اما چند شعر پارسی هم در آن آمده است. انواع شعر او عبارت است از: غزل، مثنوی، رباعی، قطعه، تیوغ - از قوالب شعری خاص زبان ترکی، معما، و مفردات. شعر فراوانی در دیوان مشاهده می‌کنیم که در بابرنامه به سرودن آن‌ها اشاره شده است. نسخه‌های موجود دیوان بابر بر اساس نظم قدیمی معمول در دیگر دیوان‌ها تدوین نشده است و اشعار بی‌هیچ ترتیب آشکاری در آن ضبط گردیده است. بابر در فن شعر از هیچ یک از شاعران جغتایی قرن نهم/پانزدهم، حتی از نوایی، فرودست‌تر نیست. او عقاید و عواطف خود را به زبانی ساده و سبکی خالی از تکلف بیان می‌کند. در دیوانش ترانه‌های عاشقانه و صوفیانه و خمریّه، و شعرهایی با مضامین عادی روزمره در کنار یکدیگر قرار گرفته است. شعر بابر تا حدی از شعر شاعران متقدم خصوصاً نوایی متأثر است، اما از هرگونه تقلید صرف‌عاری است. با این‌که بابر تا حدی به شعر متصنّع و هنرنمایی‌های شاعرانه گرایش داشته و با این‌که به تبعیت از سنت رایج ادبیات ترکی و پارسی در آن روزگار، معمّیات بسیار نیز سروده است (۵۲ معّی در دیوانش آمده است)، قسمت اعظم اشعارش ساده و بی‌پیرایه و طبیعی است. در دیوانش تعدادی تیوغ به چشم می‌خورد. رباعیات معدودش در نهایت شیوایی است، و در میان «تورکو» (ترکی)‌ها یا ترانه‌های عامیانه‌اش، یک قطعه شعر هجایی نیز هست. بابر شعر فارسی نیز می‌سرود و در دیوانش بیش از بیست قطعه شعر پارسی وجود دارد، اما علاقه‌اش به زبان مادری موجب شده که شعر جغتایی را به شعر پارسی رجحان دهد. علاوه بر این، غالباً در اشعارش به ارزش قوم ترک اشاره دارد و افتخار می‌کند که خود فردی از آنان است. بابر در این باره از آن جریان فکری و ادبی خاص تبعیت می‌کند که در طول قرن پیش با نوایی آغاز شده بود و علاوه بر خراسان، در همه دربار‌های تیموریان سخت مورد عنایت بود. نفوذ ادبی بابر موجب شد که گروهی شاعر جغتایی سرای، هم در میان فرزندان او و هم در میان درباریان ایشان ظهور کند. به هر حال، مسلّم است که در تاریخ ادبیات باید در میان سرایندگان شعر جغتایی پس از نوایی مقامی والا به بابر اختصاص یابد.

منابع: ویکی‌فقه، مجله آریانا سال شصت و سه و مقاله‌های نویسنده.

ادامه دارد